

تاریخ صورتی؛

نگاهی به برخی موانع و ظرفیت‌ها در دانش تاریخی زنان

ابوالحسن فیاض انوش*

مهدی صلاح**

چکیده

در قیاس با تعداد کثیر تاریخ‌نویسان مرد، معدودی تاریخ‌نویس زن می‌توان سراغ گرفت. آیا ماهیت دانش تاریخ ویژگی‌هایی مردانه دارد که از حضور زنان در این عرصه استقبال نکرده است، یا موانع و محدودیت‌هایی بر سر راه ورود زنان به حوزه دانش تاریخ وجود دارد؟ آیا تلقی متعارف از دانش تاریخ که آن را بر حسب موضوع تعریف می‌کنند مانعی برای رغبت زنان به دانش تاریخ شده است؟ پاسخ به این پرسش‌ها هر چه باشد پرسشی دیگر را فراروی ما قرار می‌دهد: چنان‌چه زنان حضور مؤثرتری در حوزه دانش تاریخ پیدا کنند، این دانش برای دست‌یابی به اهداف خود چه ظرفیت‌های جدیدی خواهد یافت؟

مقاله «تاریخ صورتی»، با طرح چنین پرسش‌هایی و با اتخاذ روش مطالعه تاریخی-روان‌شناختی، در پی آن است که، ضمن واکاوی رابطه زن و دانش تاریخ و برشمردن عمده‌ترین موانع حضور زنان در عرصه تاریخ‌نویسی، تا حد امکان گزینه‌ها و راهکارهایی برای اعتلای دانش تاریخی، از رهگذر مشارکت بیش‌تر زنان در فرایند تولید شناخت تاریخی، عرضه کند.

کلیدواژه‌ها: تاریخ، تاریخ‌نویسی، دانش تاریخ، تاریخ صورتی، زنان.

* استادیار گروه تاریخ، دانشگاه اصفهان (نویسنده مسئول) anosh.amir@yahoo.com

** استادیار گروه تاریخ، دانشگاه سیستان و بلوچستان mehdisalah2011@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۴/۲۳، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۷/۲۸

۱. مقدمه

اصطلاح «تاریخ صورتی» استعاره‌ای است برای اشاره به آن‌گونه دانش تاریخی که از ظرفیت‌ها و چشم‌اندازهای زنانه در تولید دانش تاریخی بهره می‌گیرد و برخی آن را «تاریخی از منظر زنان» دانسته‌اند (اتحادیه و فرمان، ۱۳۹۱: ۲۹۴). فرض اساسی این استعاره امکان وجود نگاهی متفاوت به تاریخ‌نویسی است به گونه‌ای که موجب غنای هر چه بیش‌تر تاریخ‌نویسی شود. این امری بدیهی است که در حوزه تاریخ‌نویسی تعداد زنان کم‌تر از مردان بوده و هست. قلمی که تاریخ را می‌نگاشته است غالباً در انحصار مردان بوده است و محصول کار آنان نیز لاجرم رنگ علائق و دغدغه‌های آنان را بر خود دارد. با توجه به میزان چشم‌گیر حضور جنگ‌ها و خونریزی‌ها در این نگارش‌ها، از باب استعاره می‌توان گفت رنگی که مردان به تاریخ زده‌اند عمدتاً رنگ قرمز بوده است. از این‌رو، چنان‌چه علائق و استعدادها متفاوت زنان در حوزه تاریخ‌نویسی وارد شود دانش تاریخ رنگ جدیدی به خود خواهد گرفت؛ دانشی که به استعاره می‌توان آن را تاریخ صورتی نامید. بنابراین لفظ «صورتی» در این استعاره فقط اشاره به صفت زنانه در تاریخ‌نویسی دارد.^۱

کارل گوستاو یونگ (C. G. Jung, 1875-1961)، روان‌شناس سوئیسی، طرح‌واره‌ای عرضه می‌کند که در بحث فعلی می‌تواند الهام‌بخش باشد. بر اساس این طرح‌واره:

در مرد عوامل روان‌شناختی زنانه‌ای که بخش کوچکی از او هستند و در زن عوامل روان‌شناختی مردانه‌ای که بخش کوچکی از او هستند وجود دارد. وی جنبه زنانه را آنیما (anima)^۲ و جنبه مردانه را آنیموس (animus)^۳ نامید (جانسون، ۱۳۸۷: ۳۰).

در انسان مذکر آنیموس، و در انسان مؤنث آنیما غالب است، اما مواردی هم می‌تواند باشد که نشان‌دهنده غلبه جنبه ناهم‌گون در شخصیت است. این طرح‌واره کمک می‌کند که علائق زنانه به موضوعات مختلف را نه فقط در جنس مؤنث، بلکه حتی در برخی مردان که آنیمای وجودشان وجهه غالب شخصیت‌شان است مدنظر قرار دهیم. از این‌رو، در تعبیر تاریخ صورتی نوعی تاریخ‌نویسی آنیمایی مدنظر است؛ هر انسانی فارغ از مردانگی یا زنانگی ظاهری‌اش به آن جنبه‌ها و موضوعاتی از تاریخ‌نویسی می‌پردازد که رغبت‌افزای جنبه آنیمایی شخصیت وی باشد، اما بدیهی است به لحاظ آماری تاریخ‌نویسی صورتی انطباق بیش‌تری با زنان دارد.

«جنبه مؤنث روان انسان ... سیل عظیمی از امکانات است که منطبقاً پهنای را دربر می‌گیرد» (همان: ۹۴). از جمله ظرفیت‌هایی که برای جنبه زنانه شخصیت هر انسانی

برشمرده شده است برخورداری از «احساس‌ها، ارزش‌ها، مرزها، و زمان‌بندی‌ها» است (همان: ۸۷). این‌ها ظرفیت‌هایی هستند که می‌توانند به دانش تاریخی مدد رسانند. بنابراین شایسته است با شناسایی ظرفیت‌هایی که این جنبه از روان انسان از آن‌ها برخوردار است و با بهره‌مندی از این جنبه بر غنای مطالعات تاریخی افزوده شود. برای مورخان چه مرد و چه زن «دانستن تفاوت عملکرد و واکنش‌های آنیما و آنیموس بسیار مهم است ... با آشناسدن با هر کدام از این‌ها می‌توان ابزار مناسب برای هر عمل و وظیفه‌ای را انتخاب کرد» (همان: ۸۳).

حال با توجه به فقدان حضور جدی زنان در عرصه تاریخ‌نویسی سؤال‌های مهمی طرح می‌شود. از جمله: «موانع» حضور زنان در حوزه دانش تاریخ چیست؟ برای افزایش مشارکت زنان در تاریخ‌نویسی چه «تغییری» باید صورت پذیرد؟ و در صورت افزایش مشارکت زنان دانش تاریخ از چه «ظرفیت‌هایی» بهره‌مند می‌شود؟

این‌که خود علم از شرکت بیش‌تر زنان بهره خواهد برد از این واقعیت آشکار نتیجه می‌شود که منبع عظیمی از استعداد اصلاً مورد بهره‌برداری قرار نگرفته است (بتتون و کرایب، ۱۳۸۴: ۱۲۶-۱۲۷).

برخی فعالان فمینیست مغرب‌زمین، از طریق بازی با کلمات، تاریخ را دانشی می‌دانند که حدیث جنس مذکر است و از زنان در آن خبری نیست. آنان کلمه *history* را *his-story* (داستان مردانه) وانمود می‌کنند و برای جبران این نقیصه در برابر واژه *history* کلمه *her-story* (داستان زنانه) را جعل می‌کنند (تانگ، ۱۳۸۷: ۱۰). البته این نکته که مردان، به‌منزله «موضوع»، حضوری سنگین‌تر از زنان در متون تاریخی داشته‌اند انکارناپذیر است و می‌توان پذیرفت که «کانون توجه مردمدار کمابیش تمامی نوشته‌های تاریخی، غیر قابل بحث است» (سائگیت، ۱۳۷۹: ۱۴۵). اما در این مقاله بحث درباره زنان نه به‌منزله موضوع، بلکه به‌منزله خالق نگارش‌های تاریخی مورد توجه قرار گرفته است.

۲. مهم‌ترین موانع حضور زن در تاریخ‌نویسی

۱.۲ شرایط تاریخی

گرچه زنان در طی تاریخ و در تمدن‌ها و فرهنگ‌های مختلف موقعیت‌های متفاوتی داشته‌اند، اما اکثر آنان در همه تمدن‌ها با موارد زیر مواجه بوده‌اند.

۱.۱.۲ بی‌سوادی

در رخدادهای تاریخی مانعی برای حضور زن نیست. شرط اساسی برای تحقق رخداد تاریخی وجود مکان و زمان و انسان است. هنگامی که این منظومه سه ضلعی تکمیل شود تاریخ (به مفهوم وقایع) آغاز می‌شود. تاریخ به مثابه رخداد به هیچ چیز دیگر غیر از این سه رکن نیازی ندارد، اما دانش تاریخ برای ظهور و بروز خود به یک رکن دیگر هم نیازمند است و آن چیزی نیست جز الفبا و کتابت. حال با توجه به اهمیت بنیادی موضوع الفبا و کتابت در موجودیت یافتن تاریخ‌نویسی باید به نسبت میان زن و کتابت توجه کرد. حتی با یک بررسی اجمالی از تاریخ بشر می‌توان به بیگانگی قاطبه زنان با حوزه کتابت پی برد که این بیگانگی در پرتو شرایط تاریخی زندگی بشر قابل بررسی است. بی‌سوادی قاطبه زنان اولین و عمده‌ترین عامل در بیگانگی زنان با هر گونه فعالیت نوشتاری و از جمله تاریخ‌نویسی بوده است.^۴ هم‌اکنون نیز از ۸۰۰ هزار نفر بی‌سوادی که در جهان وجود دارد دو سوم آنان را زنان تشکیل می‌دهند (برنارد، ۱۳۸۴: ۱۴۳). این‌که زنان برای انجام‌دادن نقش‌ها و وظایف خود کم‌تر به آموزش و سواد و بیش‌تر به سنت شفاهی متکی بوده‌اند شاید عمده‌ترین علت بی‌سوادی در میان آنان باشد. ضمن این‌که در طی تاریخ بشر سواد بیش از آن‌که نیاز و ارزش جدی اجتماعی تلقی شود نوعی نیاز نخبگان محسوب می‌شده است و عامه مردم بی‌سوادی را عاملی مخل برای تداوم زندگی‌شان نمی‌شمردند؛ از این زاویه فرقی میان زن و مرد نبود. با وجود این همواره بیگانگی زنان از عوالم سواد و کتابت چشم‌گیرتر بوده است. این بیگانگی هم ناشی از جبر زیستی زنان بوده است و هم ناشی از تلقی فرهنگی - اجتماعی. گذشته از بلوغ زودرس دختران که باعث می‌شد آنان زودتر درگیر مسائل مربوط به تشکیل خانواده و فرزندپروری شوند و فرصت کم‌تری برای سوادآموزی داشته باشند (علت زیستی)، در برخی مواقع اصولاً با سوادآموزی آنان، به منزله امری مذموم، مخالفت می‌شده است. بنا بر قولی:

از ایجاد عالم الی کنون برای زن عفت و عصمت ممدوح بوده است نه خط و سواد. از زن، ضبط و ربط و خانه‌داری خواسته‌اند نه خوب‌نویسی. برای طبقه نسوان خط حرام حرام است. سواد جزئی ضرر ندارد (اتحادیه، ۱۳۸۸: ۱۲۶).^۵

علت بی‌سوادی زنان، چه موارد مذکور باشد و چه مواردی دیگر، در آن‌چه به بحث ما مربوط می‌شود، یعنی بیگانگی زنان از حوزه دانش تاریخ، تفاوتی ایجاد نمی‌کند. اما آن‌چه می‌تواند برداشتی ناصواب تلقی شود آن است که بپنداریم، به واسطه کثرت زنان

بی‌سواد، اساساً حوزه نوشتار حوزه‌ای مردانه و حوزه گفتار حوزه‌ای اختصاصاً زنانه است و سپس این رابطه فرهنگی را تا حد یک «رابطه اندام‌وار و طبیعی» ارتقا دهیم (عَدّامی، ۱۳۸۷: ۱۶۷). این از آن تلقی‌هایی است که هیچ دلیل متقن روان‌شناختی در تأیید آن نمی‌توان یافت.

۲.۱.۲ عدم پذیرش

نکته دیگر میزان پذیرش زنان در محیط‌هایی است که عمدتاً در اختیار مردان بوده است. از این منظر مقوله تاریخ‌نویسی چندان فرقی با مقولات مشابه نظیر فلسفه و علوم دیگر ندارد. در این‌جا حضورنداشتن زنان لزوماً تابعی از بیگانگی آنان با الفبا و کتابت نیست، بلکه موانع دیگری را باید ردیابی کرد. مثلاً، در حالی که زنان در یونان باستان از کتابت و سوادآموزی منع نمی‌شدند، اما ورود به حلقه افلاطونیان برای زنان چندان سهل نبود و برخی از زنان ناگزیر جامه مردانه می‌پوشیدند تا بتوانند در بین شاگردان افلاطون حضور یابند؛ برخلاف فیثاغورثیان که در جمع خود زنان را راه می‌دادند (پی‌یترا، ۱۳۸۶: ۱۵). در حالی که خود افلاطون بر آن بود که:

استعدادها بین هر دو جنس متساویاً تقسیم شده است و بنابراین زن و مرد هر دو به حکم طبیعت شریک در انجام همه وظایف می‌باشند. البته با این تفاوت که زن در همه کارها ناتوان‌تر ظاهر می‌شود (افلاطون، ۱۳۷۹: ۲۸۰).

این نپذیرفتن در برخی موارد نه فقط شخص زن، بلکه شخصیت او را هم نشانه می‌رفت. حتی اگر زنی پیدا می‌شد که دست به نگارش فلسفه و تاریخ هم می‌برد غالباً از سوی مردان نویسنده پذیرش نمی‌شد.

اگر زنی موفق می‌شد اندیشه‌های خودش را مطرح کند و پیروانی بیابد، به‌ندرت او را هم یکی از آن پسران به حساب می‌آوردند و البته به احتمال زیاد آثارش نه چاپ می‌شد و نه شناخته می‌شد (سالمن و هیگینز، ۱۳۸۷: ۱۹۸).

فوتیوس (Futiuos) که از مردان منتقد آثار ادبی قرون اولیه مسیحی بود درباره آثار قلمی بانو پامفیل (Pamphila)^۱ چنین نظر می‌داد که: «چنان‌که طبیعت کار زنان است سبک ساده‌ای داشت». نقل قول‌کننده این مطلب تأکید کرده است که: «مسئلاً منظور فوتیوس بی‌پیرایگی نوشته‌های او نیست بلکه بی‌اهمیتی آن‌هاست» (پی‌یترا، ۱۳۸۶: ۸۲). «یک زن بسیار با استعداد، در قرن شانزدهم موجب وحشت یا تنفر بود ... او با نگرش کلی مردان از دنیا

تناسب نداشت» (والدمن، ۱۳۹۱: ۱۵۸). در قرن هیجدهم، ولتر (Voltaire, 1694-1778) با این‌که از استعدادها و معلومات خانم دوشاتله از زنان سرشناس آن عصر به این نتیجه رسیده بود که «زن و مرد از حیث قوای دماغی برابرند»، اما گویا باز برای پذیرش این برابری آمادگی نداشت. از همین رو با همان سبک طنزآمیز خود می‌نوشت که: این خانم «مرد بزرگی است که تنها نقص او زن بودن است» (دورانت، ۱۳۸۷: ۱۹۰). نپذیرفتن زنان نویسنده در جامعه اروپایی در برخی مقاطع موجب شد که نویسندگان زن با نام‌های مستعار مردانه وارد عرصه شوند. خانم مری ان ایونز (۱۸۱۹-۱۸۸۰) با نام مستعار جورج الیوت و خانم لوسی دوپین (۱۸۰۴-۱۸۷۶) با نام مستعار ژرژ ساند از جمله این زنان بوده‌اند.

به هر حال کم‌توجهی یا بی‌توجهی به دیدگاه‌های زنان امری شایع در تاریخ بوده است. نکته قابل تأمل‌تر این‌که این عدم پذیرش همواره از سوی مردان نسبت به زنان نبوده است، بلکه بسیاری از زنان نیز نسبت به هم‌جنسان خود چنین عدم پذیرشی را، شاید هم شدیدتر، بروز داده‌اند. نیچه (F. W. Nietzsche, 1844-1900) بر این باور بود که: «زنان در پس همه خودپسندی شخصی خود باز هم تحقیری غیر شخصی برای نوع زن دارند»^۷ (نیچه، ۱۳۷۵: ۱۱۶) و نویسنده‌ای دیگر موضوع را این‌گونه خلاصه می‌کرد: «مردان به وجود هوش در زنان حسادت می‌کردند، زنان به وجود خرد در هم‌جنسان خود به دیده شک می‌نگریستند» (به نقل از استراترن، ۱۳۸۷: ۵۰). این شک و حسادت حتی می‌توانست میان یک مادر و فرزند مشاهده شود؛ مادر شوپنهاور که خود «رمان‌نویسی توانا بود به قدرت ادبی فرزندش حسادتی شدید و نامعقول داشت و می‌گفت: چه کسی هرگز شنیده است که در یک خانواده دو نابغه وجود داشته باشد»؛ اما شوپنهاور بر این باور بود که «شهرت مادرش در نتیجه اشتهار فلسفه اوست و نه به علت رمان‌های خودش» (توماس و توماس، ۱۳۸۹: ۲۷۸-۲۷۹).

نکته دیگر در این زمینه، توجه به محافل و کانون‌هایی است که در طی تاریخ عهده‌دار تأمین نیاز بشر به آثار تاریخی بوده‌اند. این کانون‌ها عمدتاً درباره‌های سیاسی و درگاه‌های مذهبی بوده‌اند. تاریخ‌نویسان درباری و تاریخ‌نویسان کلیسایی در اروپا و هم‌تاهای شرقی‌شان بالیده کانون‌های مردانه بوده‌اند، زیرا راهبری دینی و سیاسی از شئون مردانه شناخته می‌شد.

۳.۱.۲ نداشتن اعتماد به نفس

قلت زنان باسواد و نویسنده و نیز نپذیرفتن جدی همین تعداد اندک نویسندگان زن از سوی

مردان نوعی عدم اعتماد به نفس مزمن را برای اکثر زنان رقم زد. در نامه‌ای از عصر قاجار که یک زن به یک مرد نوشته است می‌خوانیم که: «البته عقل خودت از من بهتر است. من زن هستم» (اتحادیه، ۱۳۸۸: ۲۱). این نمونه‌ای است از موارد عدیده‌ای که یک وضعیت فرهنگی - اجتماعی قابل اصلاح جای خود را به یک تلقی زیستی پابرجا می‌دهد. این ذهنیت بر این باور بود که وجود زن وجود مستقلی نیست. زن در این تلقی موجودی است که باید در دیگری ادغام شود یا به واسطه دیگری شناخته شود. او یا مادر فلانی است یا همسر فلانی و یا دختر فلانی (غذّامی، ۱۳۸۷: ۱۳۸). در فرهنگ عربی، و نه لزوماً اسلامی، زنان تا قبل از ازدواج به صورت بنت فلان و پس از ازدواج به صورت ام فلان هویت می‌یابند. حتی در فرهنگ اروپایی نیز زن پس از ازدواج نام خانوادگی خویش را، به تعبیری، قربانی نام خانوادگی همسرش می‌کند.^۸

رد پای بی‌اعتمادی به زنان را حتی در دوره مدرن نیز، که با شعار آزادی و برابری آغاز شد، می‌توان یافت؛ آن‌جا که قانون اساسی انقلاب فرانسه زنان را، در ردیف کم‌هوشان و کودکان و دیوانگان، بی‌بهره از حقوق سیاسی می‌دانست. نتیجه همه این تلاش‌ها برای فرودستی فکری زنان نمی‌توانست در شکل‌گیری یا حداقل تشدید عدم اعتماد به نفس آنان بی‌تأثیر باشد. این عدم اعتماد به نفس حتی درباره زن نویسنده‌ای که توانایی‌های قلمی خود را به‌خوبی عرضه کرده است نیز می‌تواند موضوعیت یابد. ویرجینیا وولف (A. V. Woolf, 1882-1941) بانوی نویسنده انگلیسی در یک اثر ادبی خود که نوعی زندگی‌نامه هنری او تلقی شده است می‌نویسد:

واقعیت این است که هنگامی که به‌عنوان یک زن می‌نویسم همه چیز، نقاط اوج و نتایج نهایی، نابجا هستند؛ برخلاف مردها، تأکید ما هرگز بر جایی که باید قرار نمی‌گیرد (به نقل از استراترن، ۱۳۸۷: ۶۳).

شکل‌گیری عزت نفس در زنان اولین هدفی است که برخی صاحب‌نظران برای توانمندسازی زنان بر آن انگشت نهاده‌اند. مسئله عدم اعتماد به نفس هنوز نیز در میان زنان شایع‌تر از مردان است و این نکته‌ای است که یک فیلسوف زن معاصر جین همپتون هم بر آن تأکید دارد:

بسیاری از زنان نمی‌توانند نظر یا دیدگاه خودشان را واجد اهمیت بدانند در صورتی که اگر با یک پسر جوان یا پسر بچه صحبت کنید، به‌نظر نمی‌رسد که هیچ زحمتی در اهمیت دادن به منافع شخصی خود داشته باشد (کوگیتو، ۱۳۸۶: ۲۲).

متأسفانه جهان سرمایه‌داری برای سودآوری بیشتر، از این نقیصه بیش‌ترین بهره‌ها را از زنان می‌برد (هی، ۱۳۸۳: ۲۵).

۴.۱.۲ نداشتن تأمین مالی

نویسندگی به معنای نگارش خلاقانه در عرصه‌های مختلف تا قبل از دوران معاصر تاریخ جهان هیچ‌گاه و در هیچ تمدنی به‌منزله شغل درآمدزا تلقی نمی‌شد. بنابراین نگارش تاریخ نمی‌توانست فی‌نفسه منبع تأمین‌کننده مالی اطمینان‌بخشی برای مورخ باشد. از این جنبه، تاریخ‌نویسی نیز همچون فلسفه‌ورزی «نوعی لذت آمیخته با تجمل برای کسانی بوده است که به هر طریق درگیر کار بدنی شاق، امرار معاش، یا نظافت و رسیدگی به امور خانه نبوده‌اند» (سالمن و هیگیز، ۱۳۸۷: ۱۹۸). در چنین وضعیتی مورخانی که دست به قلم می‌بردند یا از سر ذوق و علاقه شخصی و با بهره‌مندی از منبع مالی جانبی به نگارش تاریخ می‌پرداختند و یا اثر تاریخی خود را در جهت سلائق ارباب قدرت و به منظور دست‌یافتن به صله‌ای می‌نگاشتند. به هر حال از هر دو جنبه (ذوق شخصی و دریافت صله) که بنگریم زنان مجال کم‌تری برای ورود به عرصه تاریخ‌نویسی داشتند، زیرا اگر زن سواد و ذوق تاریخ‌نویسی داشت، پس می‌باید از آن‌چنان تمکن مالی جانبی برخوردار باشد که فرصت و فراغت پرداختن به تاریخ‌نویسی را داشته باشد و در غم نان نباشد. چنین زنانی اگر پیدا می‌شدند، که معدودی هم پیدا شده‌اند، از میان طبقه اشراف جامعه بودند و غالباً هم نگارش‌های آنان از نوع خاطره‌نویسی بوده است؛^۹ و اگر نگارش آنان نه خاطره‌نویسی بلکه تاریخ‌نگاری به معنی متداول آن بوده باشد، دغدغه جاودان‌کردن نام و یاد خاندانی و اشرافیت دودمانی مهم‌ترین انگیزه تاریخ‌نگاری آنان بوده است.^{۱۰}

به هر حال نداشتن تأمین مالی را باید یکی دیگر از موانع حضور زنان در عرصه نویسندگی دانست.^{۱۱} این معضل به نحوی هنرمندانه در *اطاقتی از آن خود* اثر ویرجینیا وولف بازتابانده شده است. این اثر به قول دوبووار «خیلی خوب شرح می‌دهد که چرا زن‌ها نمی‌توانند بنویسند» (متولی، ۱۳۸۹: ۸۸). پیام اصلی این اثر این بود که «زن اگر بخواهد نویسنده شود باید پول و اطاقی از آن خود داشته باشد» (استراترن، ۱۳۸۷: ۶۶-۶۷).

۲.۲ شرایط روان‌شناختی

مواردی که ذیلاً بیان می‌شود آن دسته از خصوصیات روانی - عاطفی زنان است که گرچه

شاید تاکنون به نوعی مانع مشارکت فعال آنان در امر تاریخ‌نویسی شده است، اما به زعم نویسندگان این مقاله با ورود هر چه بیش‌تر زنان به حوزه دانش تاریخ حتی همین خصوصیات ظرفیت آن را دارند که به غنای دانش تاریخ بیفزایند. البته در ذکر این موارد قصد احصای کامل این خصوصیات نبوده است، بلکه شاید بتوان گفت به اصلی‌ترین خصوصیات که به بحث فعلی مربوط می‌شوند اشاره شده است.

۱.۲.۲ هم‌دلی بیش از خشونت

«به طور متوسط زنان خیلی بیش‌تر از مردان نسبت به مسائل عاطفی و هم‌دلی کردن واکنش نشان می‌دهند» (بارون، ۱۳۸۶: ۱۲). بنا بر مطالعات روان‌شناسان:

برای دخترها حفظ صلح و آرامش، هم‌دلی، سازگاری، و عدم وجود رقابت و قدرت‌طلبی بسیار مهم هستند ... مهم‌ترین موضوع برای دخترها این است که محبوب دیگران باشند ... در عوض پسرها میل دارند مورد احترام واقع شوند (فیشر، ۱۳۸۱: ۵۷).

در علت‌یابی چنین وضعیتی گفته شده است که «تجارب جسمی زنان ... احساس پیوستگی بیش‌تری با جهان اطرافشان را میسر می‌سازد» (بتون و کرایب، ۱۳۸۴: ۲۷۶). حال پرسش اساسی این است که آیا نسبتی میان عاطفی‌بودن و دوری زنان از حوزه دانش تاریخ وجود دارد؟ می‌توان تصور کرد که چون در میراث مکتوب تاریخ در تمامی تمدن‌ها آنچه چشم‌گیرتر است جنگ‌ها، خشونت‌ها، کشتارها، حمله‌ها، و توطئه‌هاست و پیروزمندان این صحنه‌ها نیز غالباً کسانی بوده‌اند که بیش از آن‌که در بند عاطفه و هم‌دلی باشند در پی پیروزی و موفقیت بوده‌اند (مردان)؛ پس تاریخ‌نویسی که عبارت بوده است از ثبت و نگارش این پیروزی‌ها نیز از روحیه‌ای مدد می‌گرفته است که چندان در بند هم‌دلی و عاطفه‌ورزی نبوده است. روحیه زنان در هر مناسبتی بیش‌تر به معادله بُرد-بُرد می‌اندیشد در حالی که روحیه مردانه فقط به قصد بُرد خود و باخت طرف مقابل وارد میدان می‌شود. این امر می‌تواند روشن‌گر این مطلب باشد که چرا روحیه زنان نسبت به تلقی عمومی از تاریخ، که عبارت است از صحنه شکست‌ها و پیروزی‌ها، کم‌تر رغبت نشان می‌دهد. ولتر رساله «نظری به طبایع و اخلاق و روحیات اقوام» را برای متقاعد کردن خانم دوشاتله نوشت. این زن بر آن بود که چون تاریخ «شامل هزاران جنگ و جدال بی‌ثمر است ... به‌منزله بار گرانی است بر ذهن» و از این رو شایسته است انسان از مطالعه آن صرف نظر کند (دورانت، ۱۳۸۷: ۲۰۰). بیزاری از خشونت و تمایل به صلح و مسالمت خصیصه‌ای

روان‌شناختی است که در زنان فراوانی بیش‌تری را نشان می‌دهد و این می‌تواند نشانه‌ای از دل‌زدگی زنان به موضوع غالب نگارش‌های تاریخی (جنگ و سیاست) باشد. به‌نظر می‌رسد تاریخ برای روحیهٔ زنانه هنگامی مطلوبیت می‌یابد که حکایت‌گر ثمرات عام و پیشرفت‌های کلی مجموعهٔ انسانی باشد و نه سیطره، پیروزی، و بُرد یک جناح یا گروه یا ملت خاص. «زنان برای فاکتورهای انسانی ارزش بیش‌تری قائل هستند» (فیشر، ۱۳۸۱: ۶۰). از رهگذر نگاه متفاوت زنانه به حوزهٔ سیاست و قدرت سیاسی است که بحثی با عنوان «نگاه برابری‌طلبانهٔ زنان به مقولهٔ قدرت» به‌میان می‌آید. مردان را غالباً انسان‌هایی رقابت‌طلب و خواهان بر خورداری از شأن و مقام اجتماعی می‌دانند. در حالی که زنان مقولهٔ قدرت را به توانایی بیش‌تر در برقراری ارتباطات شخصی و تمایل به ایجاد هماهنگی میان خود و سایرین و اشتیاق به ایجاد مناسبات برابری‌خواهانه محدود می‌سازند (همان: ۵۴). این نگاه برابری‌طلبانه چه ناشی از حس کهنتری زنانه باشد و چه برخاسته از آرمانی اجتماعی و سیاسی می‌تواند موجب تفاوت‌های معنادار در علائق تاریخنویسانه شود که در بحث از ظرفیت‌های دانش تاریخی زنانه به آن پرداخته خواهد شد.

۲.۲.۲ نسبت زن و مرد با مقولهٔ عقل

گرچه «جنسیت یکی از چیزهایی است که تصور می‌رود اندیشهٔ به‌راستی عقلانی باید از آن برکنار باشد»، اما بسیاری عقلانیت را مولود مردانگی دانسته‌اند. این تلقی که عقل انسان سرشتی مردانه دارد مطلبی است که به تصریح برخی نویسندگان غربی «ریشه‌های آن در دل سنت فرهنگی غرب نهفته است» (لوید، ۱۳۸۷: ۲۲-۲۳). همچنین «مضمون زنانگی ... و نیز فرومایگی آن محصول سنت فکری غرب است» (همان: ۱۵۰). برخی با رویکرد دینی به متون مذهبی نوعی ترجیح عقلانیت مردان بر زنان را استنباط کرده‌اند. گرچه در برخی از متون دینی نظیر تورات کنونی اهانت به شخصیت عقلانی زن علنی‌تر از آن است که قابل تأویل باشد (کتاب مقدس، ۱۹۲۰: سفر جامعه)؛^{۱۲} اما در آن‌چه به اسلام و قرآن مربوط می‌شود تصریحی به برتری عقلانی مرد بر زن مشاهده نمی‌شود و تفاوت در نحوهٔ تفکر مسئلهٔ دیگری است. تفکر را فرایندی می‌شناسیم که عقل را به خدمت می‌گیرد تا مسئله‌ای حل شود. بنابر مطالعات روان‌شناختی در حوزهٔ رابطهٔ تفکر و جنسیت، تفاوت‌های عمده‌ای در نحوهٔ تفکر مردانه و زنانه وجود دارد. از جمله تفاوت میان «نحوهٔ تفکر شبکه‌ای» (زنانه) و «نحوهٔ تفکر گام‌به‌گام» (مردانه) است. بر اساس این تفاوت‌گذاری، زنان روی کل یک

موضوع تفکر می‌کنند در حالی که مردان، با تفکیک اجزای یک موضوع، روی تک‌تک اجزا تمرکز و تفکر می‌کنند (← فیشر، ۱۳۸۱: ۱۳-۱۹). مردان عموماً به همین واسطه «اکثرأ خود را منطقی‌تر، معقول‌تر، و برخوردار از دیدگاهی عینی‌تر و واقعی‌تر و دقیق‌تر» می‌دانند (همان: ۳۰). تأثیر این تفاوت‌گذاری در ظرفیت‌های تاریخ‌نویسی زنانه را در ادامه پی خواهیم گرفت.

۳.۲.۲ علائق زبانی و ارتباطی متفاوت

بررسی‌هایی که در خصوص نحوه ارتباط و بازی‌های پسران و دختران صورت گرفته است بیش‌تر مؤید آن است که ساختار ارتباط و نوع بازی‌ها و تعاملی که پسرچه‌ها با هم دارند با فضای حوزه سیاسی، که بخش عمده‌ای از محتوای نگارش‌های تاریخی را شامل می‌شود، هم‌خوانی دارد؛ در حالی که دختران از این فضا فاصله معناداری نشان می‌دهند. وجود فضای آمریت، ستیزه‌جویی، مشاجره، و باختن و بردن، که با فضای سیاسی سنخیت دارد، در بازی‌های پسرانه به‌مراتب بیش‌تر از بازی‌های دخترانه است (تانن، ۱۳۸۷: ۳۷-۳۸). از سوی دیگر، بررسی‌ها نشان می‌دهد مردان در بحث‌های عمومی و گفت‌وگوهای جمعی و در محافلی که زن و مرد با هم حضور دارند وقت بیش‌تری را به صحبت کردن می‌گذرانند (همان: ۷۰)؛ البته زنان در گفت‌وگوهایی که دوفره باشد (گفت‌وگوهای ارتباطی) پرسخن‌ترند در حالی که، مردان در گفت‌وگوهای جمعی و عمومی و سخنرانی (گفت‌وگوهای گزارشی) مقتدرتر ظاهر می‌شوند. به‌نظر می‌رسد بر اساس این بررسی‌ها بتوان این‌گونه استنباط کرد که چون زنان توان جولان‌دادن کم‌تری نسبت به مردان برای سخن‌گفتن در خصوص هر موضوعی، به‌ویژه مسائل اجتماعی و سیاسی، دارند و از فضای ارتباطی حوزه سیاسی بیگانه‌ترند و گفت‌وگوی ارتباطی را بر گفت‌وگوی گزارشی ترجیح می‌دهند پس تاریخ‌نگاری، که از فضای سیاسی شدیداً متأثر و در قالب نگارش‌های گزارشی (در مقابل نگارش‌های ارتباطی) تجلی می‌یابد با علائق آنان کم‌تر مؤانست پیدا می‌کند؛ و بنابراین نابرابری تعداد تاریخ‌نگاران زن در برابر تاریخ‌نگاران مرد تا حدی متأثر از علائق زبانی و ارتباطی متفاوت آنهاست. بنابراین اگر تلقی از دانش تاریخ به‌مثابه یک دانش سیاست‌محور و نیز حصر ادبیات تاریخی در مکتوبات گزارشی شکسته شود، شاید روزنه‌ای برای ارتباط بیش‌تر میان روحیه زنانه و حوزه تاریخ‌نویسی پدیدار شود.

۴.۲.۲ ثبات و زنانگی، تغییر و مردانگی

غالباً دانش تاریخ را دانشی می‌دانند که روایتی از تغییرات و دگرگونی‌هاست. از سوی دیگر، در بررسی روان‌شناسی زنان نکته‌ای که جلب توجه می‌کند روحیهٔ ثبات‌گرای زنان در مقایسه با روحیهٔ تغییرطلب مردان است. ارسطو نیز، با اختصاص جنبش به مردان، نوعی رجحان مرد بر زن را استنباط می‌کرد. خانم دوشاتله، که قبلاً از او یاد شد، با وجود علائق و استعدادهای علمی متنوعی که داشت شاید از همین منظر بود که نمی‌توانست با دانش تاریخ ارتباط برقرار کند؛ وی می‌گفت:

تاریخ تقویم پارینه‌ای است که به‌کار نیاید؛ برای من که یک زن فرانسوی هستم چه اثر دارد که بدانم اگیل، در سوئد جانشین 'هاکونین' گردید یا عثمان، جد سلاطین عثمانی، پسر طغرل بوده است؟ ... این تواریخ ... یک رشته وقایع بی‌اهمیتی است که با هم ارتباطی ندارند و به نتیجه‌ای منتهی نمی‌گردند (دورانت، ۱۳۸۷: ۱۹۹-۲۰۰).

وی گله‌مند بود که از وقایع دائماً در حال تغییر نمی‌توان به یک قاعدهٔ ثابت و قانون جازم رسید. بنابراین آیا می‌توان تصور کرد که حوزهٔ تاریخ‌نویسی، که عرصهٔ ثبت و نگارش تغییرات مداوم و متنوع امور انسانی است، رغبتی برای ذوق و سلیقهٔ ثبات‌گرای زنان بر نمی‌انگیزد؟ این ویژگی شاید روی دیگر سکه‌ای باشد که زنان را در قیاس با مردان دارای روحیه و علائق مذهبی‌تر می‌داند.

۵.۲.۲ زن و کشاورزی، مرد و صنعت

به یک معنا دانش تاریخ عبارت است از سلطهٔ ذهنی انسان بر مفهوم و محتوای زمان. دانش تاریخ با زمان به‌مثابهٔ مادهٔ خامی که منتظر دوره‌بندی و شکل‌دهی مجدد است رفتار می‌کند. تاریخ به‌مثابهٔ علم از تاریخ به‌مثابهٔ رخداد اثری خلاقانه می‌آفریند. مورخ با خلق اثر تاریخی خود نوعی برخورد قاهرانه با رخداد را به‌نمایش می‌گذارد. این برخورد قاهرانه با رخداد در تاریخ‌پژوهی حتی بیش‌تر از تاریخ‌نگاری نمود دارد. اگر چنین باشد شاید بتوان میان صنعتی‌شدن زندگی بشر و رونق تاریخ‌پژوهی در دوران معاصر نسبتی یافت. کارگر صنعتی نیز درصدد تسخیر طبیعت و تولید خلاقانهٔ صنعتی است. این در حالی است که کشاورز بیش از آن‌که قاهر بر طبیعت باشد مقهور آن است. کشاورزی عرصهٔ انتظار و احتمال است؛ عرصهٔ پیوند خوردن با طبیعت و خود را در آغوش آن دیدن. گفته شده است که کشاورزی هدیهٔ زن به بشریت است و این زنان بودند که در غیاب شوهران شکارگر خود به راز

بارآوری زمین پی بردند و امکان کشت را کشف کردند (کریمی، ۱۳۸۵: ۱۷). گرچه انسان با ورود به عصر کشاورزی نشان داد که به راز و رمز زمان ادواری پی برده است و سال و فصل را می‌شناسد، اما این درک زمانی او، به علت ادواری و چرخشی بودن، با آن درکی از زمان که لازمه تاریخ‌پژوهی است فاصله‌ها داشت. نگاه کشاورزانه به زمان که هدیه‌ای زنانه به بشریت بود زمان را چون گهواره‌ای می‌دانست که دائم در حرکت گاه‌به‌گاه از بهار به تابستان و از پاییز به زمستان است؛ حرکتی یکنواخت اما زاینده. در این نگاه به مقوله زمان، مبدأ تاریخ موضوعیت جدی نداشت. می‌شد برای سال لحظه تحویل و آغاز و پایانی سراغ گرفت، اما برای زندگی لحظه تحول دیده نمی‌شد. همه چیز در همان بستر گاه‌شمارانه تکراری غنوده بود. به این معنا اکثریت قریب به اتفاق مردان نیز در عصر کشاورزی نگاهی زنانه به زمان داشتند و به همین نسبت از حوزه تاریخ‌پژوهی دور بودند. تاریخ و تاریخ‌نویسی در عصر کشاورزی برای کسانی جاذبه داشت که نه منتظر لحظه تحویل سال و در بند آجال، بلکه به دنبال تحول احوال و تحقق آمال بودند و این احوال و آمال عمدتاً در دو حوزه تجلی می‌یافت: حوزه دین (اهداف پیامبران برای تحول بشر) و حوزه حکومت (آمال پادشاهان برای سلطه بر بشر) که این دو حوزه نیز حوزه‌هایی بودند در انحصار مردان.

۳. برخی ظرفیت‌های دانش تاریخی زنانه

دانش تاریخی زنانه چیست؟ پاسخ اولیه این است که دانش تاریخی زنانه آن‌گونه دانشی است که، با بهره‌مندی از علائق و نوع نگاه زنانه به انسان و مسائل انسانی و در همکاری و معاضدت با دانش تاریخی مردانه، قوام‌بخش و غنادهنده به دانش تاریخ انسانی است. ویرجینیا وولف در اثری با عنوان *اورلاندو* به این نکته ظریف اشاره کرده است که: «قاعدتاً ذهنی که صرفاً مردانه است نمی‌تواند خلاق باشد، همچون ذهنی که صرفاً زنانه است ... باید نوعی جمع اضداد انجام گیرد» (به نقل از استراترن، ۱۳۸۷: ۷۱). نکته‌ای که در این نقل قول باید به آن دقت کرد اصطلاح «ذهن زنانه» و «ذهن مردانه» است. همان‌گونه که پیش‌تر با استناد به طرح‌واره یونگ توضیح داده شد، ذهن زنانه یا مردانه لزوماً و همواره با جنس زن یا جنس مرد تطابق ندارد. بسیاری مردانی که روحیه زنانه‌شان بر روحیه مردانه‌شان غلبه دارد و بالعکس زنانی که روحیه مردانه‌شان بر روحیه زنانه‌شان می‌چربد. گرچه طبیعتاً روحیه زنانگی در زنان و روحیه مردانگی در مردان بیش‌تر مشاهده می‌شود. «به همین دلیل است که هر انسان در حد فاصل طیفی از خصوصیات بیش از حد مردانه و

خصوصیات بیش از حد زنانه قرار دارد» (فیشر، ۱۳۸۱: ۹). در ادامه به برخی از ظرفیت‌های روحیه زنانه که می‌تواند به رونق‌افزایی دانش تاریخ کمک کند اشاره می‌شود.

۱.۳ نحوه تفکر زنانه، هم‌سنخ با ماهیت شبکه‌ای کنش تاریخی

قبلاً به نحوه تفکر شبکه‌ای زنانه در برابر نحوه تفکر متمرکز و گام‌به‌گام مردانه اشاره شد. چنانچه به کاربست این دو نحوه تفکر در حوزه مطالعات تاریخی توجه کنیم، درمی‌یابیم که نحوه تفکر شبکه‌ای با ماهیت تاریخ سازگاری بیش‌تری دارد، زیرا همچنان که می‌دانیم تاریخ، به‌مثابه رویداد، شبکه درهم‌تنیده‌ای از کنش‌ها و واکنش‌های انسانی است و هنگامی که مورخ سعی می‌کند آن را در روایتی تاریخی (تاریخ به‌مثابه روایت) عرضه کند، ناگزیر بخشی از آن رخدادها باید حذف شوند تا روایتی یک‌دست، قابل فهم، و برخوردار از نظم روایی عرضه شود. در حالی که می‌دانیم واقعیت صحنه تاریخی این‌چنین شسته و رفته نیست. روایت‌های عینیت‌گرا که عمدتاً روایت‌هایی مردانه‌اند دست‌یابی به عینیت تاریخی را به قیمت نادیده‌گرفتن عوامل عدیده‌ای انجام می‌دهند که در محیط کنش تاریخی وجود داشته‌اند و، به زعم مورخ برخوردار از نحوه تفکر گام‌به‌گام، مزاحم انسجام روایت تاریخی‌اند. در حالی که نحوه تفکر شبکه‌ای توان و ظرفیت بیش‌تری برای قرابت با ماهیت شبکه‌ای کنش تاریخی دارد. «زنان تمایل دارند به‌هنگام تحلیل یک موضوع خاص اطلاعات وسیع‌تری را گردآوری کنند» (همان: ۱۶). نحوه تفکر زنانه (شبکه‌ای) دانشی تاریخی عرضه می‌کند که گرچه به لحاظ انسجام و یک‌دستی روایی ممکن است رضایت خاطر خواننده را فراهم نیاورد، اما در عوض چشم‌اندازی وسیع‌تر و امکان درک موقعیت محیطی یک واقعه تاریخی را بهتر فراهم می‌آورد.

۲.۳ زنان و گردآوری اطلاعات

یکی از اصلی‌ترین مراحل شکل‌گیری دانش تاریخی مرحله گردآوری داده‌ها و اطلاعات است. تجربه نشان داده است که زنان از علاقه، تبحر، و سرعت بیش‌تری در زمینه کسب اطلاعات برخوردارند. «زنان بسیاری از ریزه‌کاری‌های مربوط به روابط اجتماعی را بیش از مردان مورد توجه و بحث قرار می‌دهند». این یک توانایی قابل توجه است و این توانایی می‌تواند کاربردهای مختلفی بیابد. یکی از نمونه‌های این امر استفاده دولت کمونیستی چین

از «زنان مسن بازنشسته» برای گردآوری اطلاعات از همه سطوح زندگی اجتماعی مردم بوده است (همان: ۱۲۴). غیبت کردن نیز به منزله یک عارضه روان‌شناختی گرچه نمی‌تواند همواره منبع اطمینان‌بخشی برای دسترسی به اطلاعات صحیح باشد، اما عملاً در مقام گردآوری اطلاعاتی که باید تجزیه و تحلیل شود نقش فراینده‌ای در فریه‌ترکردن انبان مورخان داشته است و توانایی زنان در این زمینه در اکثر جوامع مورد اذعان بوده است.

۳.۳ پیوند نگاه برابری خواه زنانه با تاریخ‌نگاری اجتماعی

از جمله مختصات روان‌شناختی شخصیت زنانه یکی هم نگاه برابری‌خواهانه زنان به مقوله سیاست و قدرت سیاسی عنوان شد. چنان‌چه این ویژگی روان‌شناختی بتواند مبنای تحلیل در ظرفیت‌های تاریخ‌نویسی زنانه قرار بگیرد، باید گفت: این تفاوت روان‌شناختی، هنگامی که بخواهد در عرصه تاریخ‌نویسی تجلی پیدا کند، مردان را عمدتاً به سمت حوزه تاریخ سیاسی و زنان را به حوزه مطالعات تاریخ اجتماعی سوق خواهد داد. این یک واقعیت است که «مردان بیش‌تر مایل‌اند درباره کار، ورزش، و سیاست صحبت کنند در حالی که زنان به حرف‌زدن درباره مردم علاقه‌مندند» (همان: ۱۰۳). زنان حتی زمانی که به حوزه تاریخ سیاسی تمایل نشان می‌دهند به بخشی از این حوزه علاقه نشان می‌دهند که به مبارزات مساوات‌خواهانه مردم و برابری‌های سیاسی - اجتماعی ناظر باشد. در مقایسه‌ای که میان خبرنگاران زن و مرد صورت گرفته است مشخص شده است که: «اخباری که زنان تهیه می‌کنند به مسائل مورد علاقه زنان چون بهداشت، خانواده، بی‌خانمانان، و بسیاری از موضوعات اجتماعی دیگر اختصاص دارد» (همان: ۱۲۲). بنابراین می‌توان پذیرفت که ظرفیت‌های زنانه در تاریخ‌نویسی می‌تواند یاری‌گر و رونق‌بخش مطالعات تاریخ اجتماعی هم باشد.

۴.۳ پیوند گفت‌وگوهای ارتباطی با تاریخ شفاهی

گفته شد که زنان، به لحاظ روان‌شناختی، در گفت‌وگوهای ارتباطی و مردان در گفت‌وگوهای گزارشی توانمندترند. بنابراین تا هنگامی که سبک غالب در نگارش‌های تاریخی سبک گزارشی است به‌نظر می‌رسد رغبت مردان به تاریخ‌نگاری بیش از زنان باشد. از این‌رو چنان‌چه بتوان نسبتی بین گفت‌وگوی‌های ارتباطی و نگارش‌های تاریخی یافت

۸۰ تاریخ صورتی؛ نگاهی به برخی موانع و ظرفیت‌ها در دانش تاریخی زنانه

می‌توان به ارتباط مطلوبی میان زن و دانش تاریخ نیز امیدوار بود. به زعم نگارندگان، حوزه تاریخ شفاهی همان حوزه‌ای است که می‌تواند این ارتباط مطلوب را فراهم آورد.

از آنجایی که زنان در خواندن حالات چهره مردم و پردازش ریزه‌کاری‌های رفتارهای اجتماعی قوی‌تر هستند، احتمالاً در انباشتن و درک ظرایف مناسبات اجتماعی بهتر عمل می‌کنند (همان: ۳۸).

تاریخ شفاهی به واسطه ماهیت خود، که مبتنی بر ارتباط کلامی مورخ با سوژه تاریخی و دستیابی به آن قسم آگاهی‌های تاریخی است که در یک فرایند ارتباطی مؤثر بین مصاحبه‌گر (مورخ) و مصاحبه‌شونده (سوژه) پدیدار می‌شود، بهترین مجال را برای استفاده از ظرفیت‌های زنانه در توانمندسازی دانش تاریخ فراهم می‌آورد.

زنان بیش از مردان قادرند از حالات اندام بدن، چهره، نشانه‌های احساسی، و صدا پیام دریافت کنند ... و به اطلاعاتی دست یابند که از دید دیگران غیب‌گویی و نهان‌بینی تعبیر می‌شود (همان: ۳۴-۳۵).

این امر به‌ویژه هنگامی که موضوع مورد مصاحبه از جنس علائق زنانه باشد بسیار کارآمدتر است. موضوعاتی از قبیل اسرار شخصی فرد مورد مصاحبه، وضعیت تاریخی زنان، تاریخ خانواده، فرهنگ و آداب و رسوم محلی، و سنن مذهبی.

۵.۳ توجه به موضوعات جزئی و تاریخ خرد

از دیگر ظرفیت‌های زنانه برای رونق‌بخشیدن به تاریخ‌نویسی، خصیصه توجه به جزئیات است.

بر اساس یافته‌های روان‌شناسان، شیوه تفکر زنان از نوعی راهکار شبکه‌وار تبعیت می‌کند ... بدین معنا که جزئیات بیش‌تری را از دنیای پیرامون خود مورد توجه قرار می‌دهند. از حرکات مختصر و جزئی اعضای بدن گرفته تا جای قرارگرفتن اشیا در اتاق (همان: ۱۶).

در برخورد با یک پدیده، مردان در درجه اول به درک کلیت پدیده می‌پردازند در حالی که زنان، با بذل توجه بیش‌تر به جزئیات، بخش‌هایی از پدیده را مورد توجه قرار می‌دهند که در درک کلی مغفول می‌ماند. یکی از حوزه‌های دانش تاریخ حوزه تاریخ خرد (microhistory) است. در این حوزه به موضوعاتی پرداخته می‌شود که در تاریخ‌نویسی‌های معمول ندرتاً به آن‌ها پرداخته می‌شود. وجهه غالب دانش تاریخ، که به مسائلی مانند اوضاع سیاسی و مذهبی

می‌پردازد، برای ورود به عرصه‌های خرد نظیر «تغییر در نحوه پوشاک در یک مقطع زمانی» یا «تطورات معماری ستون‌ها در بناهای یک دوره تاریخی» و مسائلی مشابه کم‌تر مجال می‌یابد. در حالی که در بسیاری از موارد دسترسی به همین اطلاعات به‌ظاهر غیر قابل اعتنا می‌تواند درکی صائب از موضوعات اصلی و کلی‌تر به‌دست دهد. بنابراین به‌نظر می‌رسد نحوه تفکر خردنگر و جزئی‌پرداز زنانه می‌تواند یاری‌گر حوزه تاریخ خرد باشد.

۶.۳ زن و ارزش‌داوری تاریخی

از جمله مواردی که ذیل بحث نسبت میان ثبات و زنانگی مطرح می‌شود بحث ارزش‌داوری و نگاه اخلاقی به تاریخ است. ارزش‌داوری‌های اخلاقی در تاریخ غالباً یک نکته را مسلم می‌گیرند و آن ثبات مبانی اخلاقی بشر است، اما تاریخ‌پژوهی به اصطلاح علمی، با توسل به بحث عینیت و تاریخی‌گری (historicism)، از مداخله ارزش‌داوری در تاریخ‌پژوهی پرهیز دارد. یکی از مواردی که تاریخ‌پژوهی متعارف چندان ذوق و علاقه زنان را بر نمی‌انگیزد همین التزام به عینیت است. اگر عینیت به معنای دخالت‌ندادن داوری ارزشی در نحوه تبیین و تحلیل داده‌های تاریخی باشد، روحیه زنانه چندان علاقه‌ای به وصول به عینیت ندارد؛ و تا آن‌جا که به تبیین هم‌دلانه در بررسی‌های تاریخی مربوط می‌شود باید گفت همین ویژگی عمده‌تاً زنانه یکی از نیازهای فوری مطالعات تاریخی است. عینیتی که نسبت به خیر و شر و خوب و بد رفتارهای کنش‌گران تاریخ موضعی خنثی و بی‌طرف می‌گیرد و همه هم‌خود را مصروف درک «آن‌چه واقعاً افتاده است» می‌کند اتفاقاً کم‌تر به دریافت معنادار و زنده‌ای از آن‌چه اتفاق افتاده است نائل می‌شود؛ زیرا با موضع ارزش‌گرایانه‌ای که نسبت به تبیین کنش تاریخی اتخاذ می‌کند از همان ابتدا راه هم‌دلی و درون‌فهمی نسبت به کنش تاریخی را بر روی تاریخ‌پژوه مسدود می‌کند و در بهترین حالت تاریخ متوسطی را عرضه می‌دارد. این شاید تعبیر دیگری باشد از این قول نیچه که: «آن‌جا که پای عشق یا نفرت در میان نباشد زن متوسط بازی می‌کند» (نیچه، ۱۳۷۵: ۱۲۰).

البته شاید تا هنگامی که تلقی از دانش تاریخ عینیت‌گرا و ارزش‌گرایز است اقبال‌نکردن به آن از سوی زنان طبیعی باشد، اما چنان‌چه برای اخلاق و جاودانگی برخی از ارزش‌ها در تاریخ‌پژوهی حسابی باز کنیم، آن‌وقت شاید اتفاقات دیگری بیفتند؛ کما این که بعضاً افتاده است. یکی از زنان مورخ امریکایی دقیقاً با تمرکز بر قواعد ثابتی که در تاریخ می‌جست توانست کتاب‌های تاریخی موفقی بنویسد؛ باربارا تاکمن (۱۹۱۲-۱۹۸۹) در تاریخ بی

خردی، فارغ از محدودیت‌های تاریخی‌گری، گونه‌ای تلقی از خرد و بی‌خردی را ترسیم می‌کند که در پرتو آن جنگ تروا و جنگ ویتنام با مبنای ارزشی ثابتی مورد مطالعه تاریخی قرار می‌گیرند و نتایج قابل توجهی هم عرضه می‌شود (تاکمن، ۱۳۸۸). به هر حال، تاریخ‌پژوهی زنانه با التفات کم‌تر به عینیت تاریخی موجبات سرزندگی و شورمندی روایت تاریخی را فراهم می‌کند. این ویژگی‌ها اگر نه در همه حال حداقل در بسیاری از موارد می‌تواند جبران کسالت‌آوردن^{۱۳} و یکنواختی پژوهش‌های عینیت‌محور را در عرصه مطالعات تاریخی بنماید.

۷.۳ مادری و تاریخ‌نویسی تربیتی

ظرفیت‌های تربیتی دانش تاریخی همچنین با استعدادها و علائق زنانه تناسب بیش‌تری دارند. مدت‌هاست که دانش تاریخ به هزینه دست‌یابی به شأن علمی - معرفتی شئون عملی - تربیتی خود را وانهاده است. عینیت‌گرایی رویکردی صرفاً دانش‌محور را در زمینه مطالعات تاریخی تقویت کرده است. دانش تاریخ در این رویکرد محدود به بازنمایی یا بازسازی ذهنی و مکتوب رخدادهای اعصار گذشته شده است. در حالی که به نظر می‌رسد تحدید دانش تاریخ، در این تلقی صرفاً علمی، ظرفیت‌های تربیتی دانش تاریخی را مغفول می‌گذارد. تاریخ از دیرباز پشتوانه اصلی پرورش قوای ذهنی و اخلاقی انسان‌ها بوده است. پیوند دیرپای تاریخ با عبرت‌آموزی نشان از این ظرفیت تربیتی دارد، اما رویکردهای آکادمیک به دانش تاریخی مدت‌هاست این ظرفیت‌ها را مغفول گذارده است. به نظر می‌رسد فعال‌شدن ظرفیت‌های زنانه در تاریخ‌نویسی می‌تواند این غفلت و کاستی را تا حدی جبران کند. زنان به واسطه آن‌که همواره نقش تاریخی‌شان با وظایف تربیتی و پرورشی همراه بوده است سنخیت و آمادگی بیش‌تری برای فعال‌کردن رویکردهای تربیتی و پرورشی دارند. تقریباً در این نکته شکی نیست که چنان‌چه زنان بیش‌تری از دانش تاریخی بهره‌مند شوند وضعیت تربیتی و اخلاقی اجتماع انسانی به نحو معناداری بهبود خواهد یافت. با تعلیم و تربیت یک مرد فقط یک انسان آموزش می‌یابد در حالی که با تعلیم و تربیت یک زن یک خانواده تحت آموزش قرار می‌گیرد. مادری که با پشتوانه دانش و اطلاعات تاریخی به امر تربیت فرزند و یا آموزش تاریخ می‌پردازد فرزندان و دانش‌آموختگان مفیدتری تحویل جامعه خواهد داد. بنابراین می‌توان بر این باور بود که: تاریخ‌نویسی برای زنان مجال بیش‌تری برای ایفای نقش تربیتی‌شان فراهم می‌کند.

۸.۳ زن، افشاگری، و تاریخ‌نویسی

تاریخ‌نویسی زنانه همچنین می‌تواند افشاگرانه باشد، زیرا افشاگری با آنیمای شخصیت انسانی ارتباط بهتری برقرار می‌کند. چه بسیار اطلاعاتی که یک زن به واسطه روابط نزدیک با عاملان مرد در یک رخداد تاریخی می‌تواند عرضه کند. تاریخ‌های رسمی آن‌چنان تصویری از شخصیت‌ها و حوادث تاریخی می‌دهند که می‌توان با عنوان «رویه تاریخ» از آن یاد کرد. خلیقات، معایب، و اسرار شخصیت‌های تاریخی غالباً دور از دسترس تاریخ‌نویسی‌های رویه‌پرداز می‌ماند. کسانی که به اطلاعات این منطقه ممنوعه بیش‌تر دسترسی دارند عمدتاً اهل خلوت این شخصیت‌ها هستند. بنا بر نظر یکی از روان‌شناسان جنسیت، «از آنجایی که زنان بیش از مردان مایل‌اند دیگران را در قدرتی که در اختیار دارند سهیم کنند، اطلاعاتشان را به راحتی در اختیار همگان قرار می‌دهند» (فیشر، ۱۳۸۱: ۶۲). زنان مردان تاریخ‌ساز چه ناگفته‌ها که ندارند! همه ما جان لاک فیلسوف قرن هیجدهم بریتانیا را در مقام فیلسوف منادی آزادی فردی و حقوق طبیعی شناخته‌ایم، اما اکنون مشخص شده است که وی در مزرعه شخصی خود از کار بردگان هم استفاده می‌کرده است (استراتن، ۱۳۸۷: ۷۹). فرض کنید یکی از زنان برده او کتاب خاطرات یا تاریخچه‌ای شخصی نگاشته باشد و در آن از نحوه رفتار لاک با بردگانش سخن رانده باشد، که البته این فقط یک فرض است، چه کسی می‌تواند تأثیر محتویات این کتابچه فرضی را در نحوه تلقی و تفسیر ما از این فیلسوف لیبرال نادیده بگیرد؟ زنان به‌ویژه زنان نزدیک به کانون‌های قدرت و در پیوند با مردان سیاست اگر قلم به‌دست گیرند و فقط خاطرات شخصی خود را بنویسند، گنجینه‌ای مغتنم را به دانش تاریخ عرضه خواهند کرد.

۴. نتیجه‌گیری

تولید علم از هر نوع آن یک پدیده انسانی است و انسان‌بودن مفهومی است فراتر از زن‌بودن یا مرد‌بودن. حصر مفهوم انسان در مردانگی یا زنانگی به معنای فروکاستن مفهوم کلی انسان به یکی از شئون انسانیت است: شأن زنانه یا شأن مردانه. مردان به علل تاریخی و فرهنگی مختلف در طی تاریخ این امکان را داشته‌اند که شأن مردانه انسان را با مفهوم کلی انسانیت برابر بدانند و برای ترویج و تحکیم این دیدگاه فلسفه‌ورزی و تفسیر متون دینی انجام دهند. هر چند باید پذیرفت که این تلاش‌ها همواره به معنی زن‌ستیزی (misogynism) آگاهانه

نبوده است، اما به هر حال تأثیر دیرپایی بر تلقی مردانه از هر آنچه انسانی است داشته است. این کام‌یابی تاریخی نمی‌تواند استمرار چنین دیدگاهی را در عین برخورداری از ضعف‌های اساسی توجیه کند.

مدلی که می‌تواند به رونق تولید علم انسانی با بهره‌مندی از همه ظرفیت‌های انسان منجر شود مدلی است که به «توانایی برابر زن و مرد» در تولید علم انسانی، ولی با توجه به «شئون متفاوت» آن‌ها، قائل باشد. بر این اساس زن و مرد با استفاده از ظرفیت‌ها و استعداد‌های شئون جنسیتی خود که دغدغه‌ها، سوالات، و نقطه تمرکزهای خاص خود را دنبال می‌کنند به تکاپوی علمی و فکری اقدام می‌کنند. این چیزی نیست که نیاز به تذکر داشته باشد زیرا که لامحاله چنین می‌کنند؛ اما مهم این است که چنین تکاپوهایی در برخی از علوم نیازمند بسترسازی‌های مقدماتی و نرم‌افزاری است. به عبارت دیگر، برای عملی‌تر شدن چنین تکاپوهایی لازم است برخی تغییر نگرش‌ها در زمینه تلقی‌های خاص از روش، موضوع، و محتوای برخی علوم صورت پذیرد تا زمینه مناسب‌تری برای رغبت زنان بدان علوم فراهم شود. در آنچه به رشته تاریخ مربوط می‌شود، «تغییر تلقی از دانش تاریخ» اصلی‌ترین اقدام برای ورود به چنین عرصه‌ای است.

برای بهره‌مندی دانش تاریخ از ظرفیت‌ها و استعداد‌های زنان مهم‌ترین تغییری که باید صورت پذیرد تغییر تلقی ما از دانش تاریخ است. تا زمانی که دانش تاریخ را با محوریت موضوع‌های طرح‌شده در آن (عمدتاً موضوعاتی چون سیاست و قدرت و حکومت) می‌شناسیم و می‌شناسانیم، نه مجالی برای خوانندگان آثار تاریخی فراهم می‌آید که انتظار دیگری از این دانش داشته باشند و نه زمینه‌ای برای رغبت زنان و روحیه زنانه به این دانش فراهم می‌آید تا علائق و دغدغه‌های متنوع و عمدتاً غیر سیاسی خود را از این رهگذر دنبال کنند. تلقی از دانش تاریخ به منزله یک دانش «موضوع‌محور» باید جای خود را به یک تلقی «روش‌محور» بدهد. به عبارت دیگر، تلقی از دانش تاریخ به منزله یک علم انسانی که عمده‌ترین موضوع آن مسائل سیاسی و نظامی است باید جای خود را به آن‌چنان تلقی‌ای از دانش تاریخ بدهد که روش بررسی زمانمند پدیده‌های انسانی نقطه ثقل آن باشد. چنین تغییری لزوماً به معنای نادیده‌گرفتن اهمیت مسائل سیاسی در روند تاریخ بشر نیست. مسائل سیاسی از آن‌جا که فراگیرترین گستره تأثیرگذاری بر امور انسانی را اختیار دارند همچنان اهمیت خود را حفظ خواهند کرد. مهم آن است که در صورت تحقق چنین تغییر نگرشی زنان و مردان هر کدام با علائق جنسیتی و شخصیتی

خود می‌توانند از این دانش برای ارتقای سطح آگاهی و فرهیختگی خود و دیگران بهره‌مند شوند. حصر تاریخ در تعریف و تلقی موضوع محور می‌تواند دافعه‌ای باشد در مقابل کسانی که به مسائل سیاسی و حتی اجتماعی رغبتی ندارند، اما رغبت‌های شاید به همان اندازه با اهمیت به جنبه‌های دیگر حیات انسانی دارند. بنا بر وضعیت فعلی نگرش‌های مردانه و زنانه، به نظر می‌رسد نسبت کسانی که به این موضوعات بدلیل علاقه‌مندند در میان زنان بیش از مردان است.

پی‌نوشت

۱. گفته شده است که در دهه ۱۹۲۰ رنگ‌های صورتی و آبی به‌منزله نمادهایی از تمایز میان دختران و پسران در رسانه‌ها و ادبیات باب شد (استیرنس، ۱۳۸۸: ۱۰۸)؛ و هنوز هم در فرهنگ جهانی این تمایز رنگی در مباحث مختلفی که مقوله جنسیت در آن‌ها مطرح می‌شود کاربرد دارد.
۲. به معنای عقل که ماه نماد آن است.
۳. به معنای روح و زندگی که خورشید نماد آن است.
۴. البته ناگفته نماند که در مقایسه دو حوزه تمدنی شرق اسلامی و غرب مسیحی، در دورانی که به قرون وسطی معروف شده است، تعداد زنان باسواد در حوزه نخست به‌مراتب بیش‌تر از حوزه دوم بوده است. چنان‌که آثار متعددی فقط در شرح حال زنان نویسنده در حوزه تمدن اسلامی نوشته شده است (آثاری با عناوین *تاریخ النساء*، *معجم النسوان*، *اخبار النساء*، *خیرات الحسان*)، این‌که در قرون وسطای اروپا حتی یک اثر این‌چنینی وجود ندارد خود گویای بسیاری از مسائل است.
۵. به این تحریم غالباً از سوی کسانی تأکید می‌شد که کم‌تر نسبتی عالمانه با عوالم تشریح و افتا داشتند. نه‌تنها در هیچ‌آیه و روایت صحیح الصدوری حرمتی ذکر نشده است، بلکه تأکید بر وجوب فراگیری علم بر هر مرد و زنی دیده می‌شود.
۶. از زنان فاضل مصری در قرن نخست مسیحی که کتابی با عنوان *تاریخ مختلط* نوشته است (پی‌یتر، ۱۳۸۶: ۸۱).
۷. ابوالقاسم حالت نیز در دیوان خود سروده است که:

امواج هر زمان به سر دریا	درهم پی شکستن هم تازند
در هر محیط هم به فسون زن‌ها	در کار هم شکست دراندازند
زن را شکست زن، طرب افزایش	موج از شکست موج به رقص آید

۸. و حال آن‌که در *شاهنامه* فردوسی زنان به نام خودشان هویت می‌یابند و نام‌بردار می‌شوند؛ از جمله فرنگیس، سودابه، و رودابه. در *قرآن* و فرهنگ تشیع آغازین نیز برخلاف آنچه بعدها در عرف برخی جوامع شیعه دیده شد زنان با نام خودشان معروفیت یافته‌اند؛ مانند مریم (س)، خدیجه (س)، فاطمه (س)، زینب (س)، و نرجس (س).
۹. از نمونه‌های جالب چنین خاطره‌نویسی‌هایی در ادبیات فارسی باید از *گلبدن نامه* نوشته گلبدن بانو (ز ۱۰۱۱ ق) دختر ظهیرالدین محمد بابر (مؤسس گورکانیان هند) یاد کرد (← گلبدن بانو، ۱۳۸۳).
۱۰. نمونه منحصراً به فردی از این‌گونه تاریخ‌نگاری زنانه *تاریخ الاکراد* نوشته مستوره اردلانی کردستانی است که به سال ۱۲۶۲ ق نگاشته شده است (← قدیمی قیداری، ۱۳۸۸: ۱۱۳-۱۲۸).
۱۱. تأثیر نامطلوب این عدم تأمین مالی در تاریخ قرون میانه اروپا که زنان استقلال مالی نداشتند بیش‌تر از تاریخ سرزمین‌های اسلامی که زنان از استقلال مالی برخوردار بودند مشاهده می‌شود. مقایسه تعداد زنان نویسنده در دوران تمدن اسلامی و دوران میانه تاریخ اروپا مؤید چنین برداشتی است.
۱۲. برای بحثی در خصوص تلقی یهودیان و مسیحیان در باب نسبت زن و عقلانیت ← لوید، ۱۳۸۷: فصل دوم.
۱۳. به قول حافظ:
- زهره سازی خوش نمی‌سازد مگر عودش بسوخت از که می‌پرسی که دور روزگاران را چه شد

منابع

- اتحادیه، منصوره (۱۳۸۸). *زنانی که زیر مقنعه کلاه‌داری کردند*. تهران: تاریخ ایران.
- اتحادیه، منصوره و بهمن فرمان (۱۳۹۱). *حکایت یک زن در زیر ویم روزگار*. تهران: تاریخ ایران.
- استراترن، پل (۱۳۸۷). *آشنایی با ویرجینیا وولف*. ترجمه مرجان رضایی، تهران: نشر مرکز.
- استیرنس، پیتر (۱۳۸۸). *دوران کودکی در تاریخ جهان*. ترجمه سارا ایمانیان، تهران: اختران.
- افلاطون (۱۳۷۹). *جمهور، ترجمه فؤاد روحانی*. تهران: علمی و فرهنگی.
- بارون، سایمون (۱۳۸۶). *زن چیست؟ مرد کیست؟، تفاوت‌های اساسی زن و مرد*. ترجمه گیسو ناصری، تهران: پل.
- برنارد، جسی (۱۳۸۴). *دنیای زنان*. ترجمه شهرزاد ذوفن، تهران: اختران.
- بتون، تد و یان کرایب (۱۳۸۴). *فلسفه علوم اجتماعی بنیادهای فلسفی تفکر اجتماعی*. ترجمه شهناز مسمی‌پرست و محمود متحد، تهران: نشر آگه.
- پی‌یترا، رزین (۱۳۸۶). *زنان فیلسوف*. ترجمه عباس باقری، تهران: فرزانه روز.

- تاکمن، باریارا (۱۳۸۸). *تاریخ بی‌خردی*، ترجمه حسن کامشاد، تهران: کارنامه.
- تانگ، ژزمی (۱۳۸۷). *نقد و نظر: درآمدی جامع بر نظریه‌های فمینیستی*، ترجمه منیژه نجم عراقی، تهران: نشر نی.
- تانن، دבורا (۱۳۸۷). *گفت‌وگویی زن و مرد بدون درک یک‌دیگر*، ترجمه ندا شادانظر و صدیقه مظلومی، تهران: نشر قطره.
- توماس، هنری و دانالی توماس (۱۳۸۹). *ماجرای جاودان در فلسفه*، ترجمه احمد شهسا، تهران: ققنوس.
- جانسون، رابرت (۱۳۸۷). *زن درون*، ترجمه فریدون معتمدی، تهران: نشر بافکر.
- دورانت، ویلیام جیمز (۱۳۸۷). *تاریخ فلسفه*، ترجمه عباس زریاب، تهران: علمی و فرهنگی.
- سالمن، رابرت و کتلین هیگیز (۱۳۸۷). *شور خرد؛ تاریخ بسیار مختصر فلسفه چهار گوشه جهان*، ترجمه کیوان قبادیان، تهران: اختران.
- سائگیت، پورلی (۱۳۷۹). *تاریخ چیست و چرا*، ترجمه رؤیا منجم، تهران: نگاه سبز.
- غذامی، عبدالله (۱۳۸۷). *زن و زبان*، ترجمه هدی عوده‌تبار، تهران: گام نو.
- فیشر، هلن (۱۳۸۱). *جنس اول*، ترجمه نغمه صفاریان‌پور، تهران: زریاب.
- قدیمی قیداری، عباس (۱۳۸۸). «تاریخ‌نگاری محلی کردستان و ظهور نخستین تاریخ‌نگار زن در ایران»، *پژوهش‌های تاریخی*، مجله علمی پژوهشی دانشگاه اصفهان، س ۴۵، ش ۱، دوره جدید، بهار.
- کتاب مقدس (۱۹۲۰). ترجمه به فارسی از زبان‌های اصلی عبرانی و کلدانی و یونانی، لندن: بیبل سوسائیتی.
- کریمی، فرشته (۱۳۸۵). *زن در طول تاریخ*، شیراز: نوید شیراز.
- کوگیتو (۱۳۸۶). *کوگیتو، زن و فلسفه*، ترجمه محبوبه مهاجر، تهران: کتاب روشن.
- گلدن بانو (۱۳۸۳). *گلدن‌نامه*، به کوشش ایرج افشار، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.
- لوید، ژنویو (۱۳۸۷). *عقل مآکر*، ترجمه محبوبه مهاجر، تهران: نشر نی.
- متولی، مهرشید [انتخاب و ترجمه] (۱۳۸۹). *گفت‌وگو با یازده نویسنده زن*، تهران: نیلوفر.
- نیچه، فریدریش (۱۳۷۵). *فراسوی نیک و بد*، ترجمه داریوش آشوری، تهران: خوارزمی.
- والدمن، ورنر (۱۳۹۱). *ویرجینیا وولف*، ترجمه مهشید میرمعزی، تهران: نگاه.
- هی، لویی آل (۱۳۸۳). *زنان توانمند*، ترجمه مینا اعظامی، تهران: صورتگر.